

اصلاح زوال، زوال اصلاحات

فرزاد نعمتی

این نوشته نقدگونه‌ای است بر نوشته‌ی سعید حجاریان، «زنده باد اصلاحات» که در نشریه آیین به طبع رسیده است. قرار نیست بحث دامنه‌داری پیرامون این موضوع ارائه شود، بلکه سعی بر آن است که تا حدودی به روشن شدن زوایای پنهان پرونده‌ی اصلاحات یاری رساند و ضمن آن انتقاداتی را که به نظرات حجاریان وارد است، بر شمرد.

بحران استراتژی، استراتژی بحران

اصلاح‌طلبان ایرانی هیچ‌گاه نخواسته‌اند از اصلاحات، تعریفی عینی که بتوان آن را با محک زمان سنجید، ارائه دهند. این نخستین ضعف جریان اصلاحات است که در نوشته حجاریان نیز با تخصیص یافتن حجم عمده‌ای از مقاله‌ی ایشان به تبارشناسی جریان‌ات اصلاح‌طلب نمود پیدا می‌کند. این چنین وانمود می‌گردد که گویی اصلاحات شاه‌کلید دروازه‌ی آرزوهای ملت ایران با آنهمه قدمت در آزادیخواهی و عدالت‌طلبی است. با چنین پیش‌فرضی است که بسیاری آن را هم‌عرض انقلاب مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت می‌دانند و بالتبع ناکامی‌های قابل رویت پس از 8 سال اصلاحات را در حد یک فاجعه مطرح می‌نمایند. این نگرش به نظر می‌رسد نارسا و غیر قابل‌اتکاء است، چرا که در آن نوعی از «سیاست زدگی» مشاهده می‌گردد که سیاست را به مثابه‌ی زیر بنای هر امر انسانی بر سایر ساحت‌های انسانی مقدم می‌داند و آنها را با سیاست توجیه می‌نماید. در همین راستا، این چنین تلقین می‌شود که اصلاحات پایان تاریخ بوده و با «اصلاحات مُرد» تکلیف دوگانه‌ی سنت - مدرنیته مشخص شده است.

به زعم نگارنده این چنین نیست. اساساً در هر برنامه‌ی سیاسی دو نکته بایستی روشن باشند. راهبردها و راهکارها. نسبت وضوح این دو همسان نیست و بی‌تردید دومی شفافیت بیشتری را می‌طلبد. این قسمت ماجرا، پاشنه آشیل اصلاح‌طلبی ایرانی است. هنگامی که اصلاح‌طلبان دچار «بحران استراتژی» هستند، بدیهی‌ست که نیروهای مخالف این جریان با «استراتژی بحران» بتوانند در یک بازی برد - برد به پیروزی خود یقین داشته باشند. اصلاح‌طلبی یعنی سیاست‌ورزی آرام، ولی فعال. اصلاحات با انفعال هم ریشه نیست، کما این که با انقلاب. همانگونه که انتظار تغییرات

انقلابی از اصلاحات داشتن بیجاست، نباید اصلاحات را به یک جنبش اجتماعی تقلیل داد و از «چانه زنی در بالا» غافل شد. «فشار از پایین» همواره وجود دارد، تنها مزیت اصلاح‌طلبی در فعال نمودن آن است. اما آنچه در هشت سال اصلاحات کمابیش دیده شد، ضعف در دو مورد بود: نخست رخوت در چانه زنی (از بالا) و سپس تلاش برای منفعل نمودن فشار (از پایین). اصلاح‌طلبان از ظرفیتهای قانونی (قوه مجریه و مجلس شورای اسلامی) و فراقانونی (رای مردم) خود، نخواستند یا نتوانستند - فرقی نمی‌کند - استفاده کنند و خوب دیدیم این چنین شد که نباید می‌شد. از روی بسیاری از موانع نظیر قانون مطبوعات، حادثه کوی دانشگاه و نهایتاً انتخابات مجلس هفتم پرش کردند، به جای آن که سعی در برداشتن آن کنند. آنان اینک در عرضه نتایج عینی این هشت سال ناتوانند. چرا؟ به یک دلیل ساده: از اول قرار نبود نتیجه ای گرفته شود.

گفتمان تغییر، تغییر گفتمان

آیا ارتقای ادبیات سیاسی نزد احزاب ایرانی می‌تواند به عنوان نشانه‌ای دال بر غلبه گفتمان اصلاح‌طلبی تلقی شود؟ اگر واقعاً تغییری رخ داده بود، آری. اما بایستی دقت کرد که آنچه بیش از هر چیز در این زمینه قابل طرح است، سوء استفاده از واژه‌ها است. «تروریست، تروریست است» و دموکرات، دموکرات. هیچ کدام از این دو مشی بی‌تراز نیستند. البته هر کدام قادرند در بیان، خود را دیگری بنامند، اما در عمل نمی‌توانند. نه این که نخواهند، نمی‌توانند. اگر «گفتمان تغییر» اصلاح‌طلبان، منجر به «تغییر گفتمان» اقتدارگرایان می‌شد، از کل تعداد نامه‌های ارسال شده در دنیا تاکنون، باید دو تا کم می‌شد. نامه‌های احمدی‌نژاد به بوش و مرکل.

حاکمیت دوگانه، دوگانگی حاکمیت

در ایران شاید مشروعیت دوگانه وجود داشته باشد، اما دوگانگی مشروعیت لزوماً به معنای حاکمیت دوگانه نیست. هنگامی که دولت قانونی اصلاحات از ابراز حاکمیت خویش محروم می‌ماند، چگونه می‌توان از نقش جنبش دانشجویی، جنبش کارگری و ... تحت لوای حاکمیت دوگانه نام برد؟ یک مثال روشن. روشنفکری دینی که مورد نظر حجاریان نیز هست، چه تغییری توانسته است در نحوه انتخابات مجلس خبرگان و یا تغییر نگرش کاندیداهای این مجلس ایجاد کند؟ دقت شود، صحبت از ایرادات معرفت-شناختی به این جریان نیست. بحث بر سر تاثیرگذاری عینی آن در حوزه سیاست عملی است. اصلاح‌طلبان به مقتضیات سیاست مدرن نظیر حزب، مقیدند، ولی بازی را تا پایان ادامه نمی‌دهند. در پیروزی دولت حزبی تشکیل نمی‌دهند و در شکست به دنبال همراه و موثلفند. اینک، در هنگامه‌ی هزیمت، به همه‌ی گروه‌های نوگرا نظیر روشنفکری دینی و کارگزاران سازندگی (نماینده بخش اقتصادی اصلاح‌طلبان) استناد می‌کنند و آنان را جزئی از خود می‌نامند، در حالی که در هنگام در دست داشتن

قدرت، از روشن نمودن مواضع دینی و اقتصادی خود ابا داشتند. محمل مناسبی برای روشنفکران دینی فراهم نمودند و پای برنامه‌های اقتصادی خود نیز کامل نایستادند. این چنین است که سخنرانی سرروش سورپرایز تلقی می‌گردد و مجلس هفتم و دولت نهم، بانی «سه‌میة بندی بنزین» می‌شوند. با چنین اوضاعی، وقتی حضور دختران در ورزشگاه را ریاست جمهوری فعلی مطرح می‌کند، این یعنی «دوگانگی حاکمیت»: حاکمیتی که از چرخش در مواضع خود پرهیز نمی‌کند، اما چرخش را نیز در انحصار خود دارد. به اپوزیسیون قانونی خود اجازه چنین عملی را نمی‌دهد. پس، فعلاً حاکمیت دوگانه به تعطیلات تاریخ رفته است و تا هنگامی که حزبی، قوه مجریه را در دست نگیرد که اراده معطوف به حاکمیت داشتن داشته باشد، نمی‌توان به بیداری از این خواب امیدوار بود. شب بخیر اصلاحات.

چه باید کرد؟

مشخصاً، از ارائه برنامه‌های مبهم و نشانه گیری «سنگ بزرگ» اجتناب ورزید. خطوط قرمز و حدود فعالیت خود را از دیگران متمایز کرد و به هیچ وجه اولویتهای خود را زیر پا نگذاشت. از آزادی و عدالت و سایر ارزشهای محل بحث تعریف ارائه نمود و نحوه کنش آنها (تقدم، تضاد، وفاق و ...) را تعیین کرد. همچنین از هر گونه ائتلاف سیاسی بی‌وجه پرهیز نمود. (البته نیازی نیز نیست نظیر کروی دست به خودزنی زد). تنها کافیست به این گفته آیزایا برلین باور داشته باشیم: «مهم نیست به چه چیز اعتقاد داریم، مهم این است؛ نسبت به هر چیز که معتقدیم، وفادار و صادق باشیم».